

اسم نامیده شده این مسجد از یادگارهای قرن پانزدهم یعنی زمان جهان‌شاه از خوانین تراکمه قره‌قویونلو است (۱۴۳۷ - ۱۴۶۷) تصویر خرابه‌های مسجد در کتاب کرزن (ج ۱ ص ۵۲۰) درج شده است این بنا از زلزله‌هائیکه تبریز غالباً دچار آن میشد بسیار آسیب یافت حمدالله قزوینی مینویسد که بعد از زلزله سال ۴۳۴ (۱۰۴۲) بصلاحدید بکنفر منجم در موقع تجدید بنای شهر اقداماتی برای جلوگیری از وقوع زلزله اتخاذ شد منجم مذکور اظهار میکرده که خطر زلزله مرتفع گردیده است و حقیقتاً هم از آن تاریخ تا زمان مؤلف مذکور یعنی در عرض سیصد سال یکمرتبه هم زلزله واقع نشده بود ولی در قرن هیجدهم شهر دوه‌رتبه یکی در سال ۱۷۲۱ و یکی در سال ۱۷۸۰ گرفتار زلزله‌های هولناکی گردید و گویا در زلزله اولی هشتاد هزار و دومی چهل هزار نفر تلف شدند (کرزن ج ۱ ص ۵۱۸) با همه اینحال شهر اهمیت خود را از دست نداد هر چند که در قرن شانزدهم دیگر پایتخت مملکت نبود شاردن (ج ۱ از ص ۲۵۶ - ۲۵۷) در قرن هفدهم مینویسد که عدد نفوس شهر ۵۵۰۰۰ نفر بود و وسعت شهر از تمام شهرهائیکه وی دیده بیشتر و حتی بمراتب از اصفهان وسیعتر بوده در اواخر قرن نوزدهم عدد نفوس شهر را پنجاه هزار و بعضی هاسی هزار می‌گفتند ولی از آن بعد شهر مجدداً مرکز تجارتهای با رونقی شده و مطابق بعضی اقوال پرجمعیتترین بلاد ایران واقع گردید عدد نفوس آن را تا دوپست و چهل هزار نفر یعنی قدرتی بیش از طهران ذکر میکنند در قرن نوزدهم شهر معمولاً مقر ولیعهد بود راه روسیه از طریق قفقاز و اروپای غربی و ترکیه از طریق طرابزون همه در تبریز بهم متصل میشوند راه طرابزون را عباس میرزا در قرن ۱۹

از نو ساخت ولی جغرافیا نویسان قرن دهم از این راه اسم میبرند قسمت
عمده اجناس یونانی که بممالک اسلامی حمل میشد از راه طرابزون بود
(ابن حوقل ۲۴۶)

در دوره مغولها يك شهر دیگری در آذربایجان احداث و با عبارت
صحیحتر ترمیم و تجدید شد این شهر همان اوچان است که در ۸ فرسخی
تبریز سر راه میانه بود اقدام بنجدید و ترمیم این شهر هم از کارهای
غازان خان بود که آنرا باسم « شهر اسلام » نامید عایدات این شهر و قراء
اطراف در راه مؤسسات خیریه غازان صرف میشد در قرن نوزدهم یکی
از قصور تابستانی شاه در اوچان بود شهر یکی از خنک ترین نقاط ایران
محسوب میشد در قرن چهاردهم جامعه مسیحی در اوچان سکونت داشت
(حمدالله قزوینی ۸۰) در راه میانه قریه ترکمن چنی واقع شده که
عهدنامه ۱۸۲۸ در آنجا منعقد گردید در قرن چهاردهم در محل ترکمنچای
قریه ده ترکمانان در شش فرسخی میانه واقع بود کلاوخیو (۱۷۲)
قریه ترکمن آنجارا Tucelar (توزلار) نام میبرد بطوریکه معلوم است
حالیه اقوام ترك نژاد نه تنها در قسمت عشایر کوچ نشین حتی در قسمت
سکنه تخته قابو هم اکثریت اهالی آذربایجان را تشکیل میدهند لهجه
اهالی تخته قابوی آذربایجان که ادبیاتی هم بان زبان موجود است با لهجه
تراکمه و عثمانیها منسوب به دسته جنوب ترکی است ترکیهای آذربایجان
از حیث مذهب مثل ایرانیان شیعه متعصب هستند

از بلاد واقع در حوزه دریاچه ارومیه غیر از تبریز و مرغه بلاد
دهخوارقان و خوی و مرند و سلماس و ارومیه و غیره تاکنون اسامی را
که در قرون وسطی بدان نامیده میشدند محفوظ داشتند در آب دریاچه

ارومیه بواسطه مقدار فوق العاده زیاد نمک ماهی نمیتواند زندگی کند حتی استحمام در دریاچه ممکن نیست سابقاً راجع به تغییر حدود دریاچه ذکری رفت این دریاچه را ایرانیان سابق چیچست مینامیدند (مارکوارت ۱۰۸) که در قرن چهاردهم هم بدان اسم دیده میشود (حمدالله قزوینی ۸۰ چیچست) حالیه باسم دریای شاهی معروف است در ساحل دریاچه مخصوصاً در دهخوارقان مرمر اعلی استخراج میشود و ظاهراً خوانین و وزرای دوره مغول برای عمارات خود از همین مرمر بکار میبردند شهر ارومیه^۱ از لحاظ مرکزناطره ایران که در این اواخر بکلیسای ارتودوکس پیوسته اند قابل توجه میباشد

جبال قسمت شمال شرقی آذربایجان باسم قره داغ معروفند در قرن نهم آخرین کشمکش بابک کافر یا عساکر دولت عباسی که در تحت فرماندهی افشین بود در همینجا بوقوع پیوست مرکز عملیات افشین شهر برزند واقع در ۱۴ فرسخی (بقول اصطخری ۱۵ فرسخی) اردبیل سر راه کر بود از آنجا تا هر یک از خندقهای سه گانه که افشین کنده بود ۲ فرسخ بود و از خندق آخری تا پایتخت بابک که اعراب البذ می نامیدند (ابن خردادبه ۹۲) یک فرسخ بود پیروان بابک که به خرمیه و یاخرمدینیه موسوم بودند در قرن دهم در جنوب اردبیل در جبال صعب العبور زندگی میکردند بنا بقول مقدسی (۳۹۸-۳۹۹) در قراء آنها مساجدی نبود و اهالی باحکام اسلام عمل نمیکردند در جواب ابوالی که مقدسی از آنها کرده و پرسیده بود که چطور مساجد آنها را بحال خود گذاشته و اذیت نمیکند گفته بودند که قائل بخدای واحد بوده و تلاوه بر آن همه ساله

(۱) در عهد سلطنت همایون بهاری بر ضایحه موسوم شده - م

مبلغ معتنابهی بخزانه دولت عاید میدارند در ایندوره آذربایجان قطعه سرحدی ایرانرا تشکیل میدهد و این تقریباً مطابق حدودی است که سکونت قوم ایرانی در قدیم بسط یافته بود ایکن قطعات همجواری صفحه ارمنستان و آلبانی (مسلمین اران گویند) و ایوری (گرجستان) و داغستان کوشونی یا معبر معروف در بند تحت نفوذ تمدن ایرانیان و گاهی مطیع قدرت سیاسی ایران بودند در تمام این صفحات اقوامی غیر آریائی ساکن بودند که مدتها قبل از آمدن آریین ها تایلک درجه بر ترقیات معتنابهی در تمدن نائل آمده و بعدها بیش از ایران تحت نفوذ تمدن یونانی و مسیحی واقع گردیدند در زمان جغرافیانویسان عرب در قرن دهم بلاد ارمنستان و قفقاز از حیث ترقیات صنعتی و تجارتی بر شهرهای آذربایجان تفوق داشت مسئله سرزمین اولیه ملت ارمنی هنوز باصراحه حل نشده است بعضی مثل خیووشمان عالم زبانشناسی دسته آرامنه را شاخه مخصوصی از شجره نژاد هند و اروپا میدانند برخی دیگر تصور میکنند که سکنه ارمنستان با هتیت ها و سکنه آلبانی و گرجستان دسته مخصوصی باسم دسته آلا رود تشکیل میدادند که چیز مابه الاشتراکی با آریتها نداشتند هرودوت از آلا رود ها اسم میبرد در کتیبه های آسوری از دولت (Urartu) ذکری شده و بطوریکه ما از کتیبه های سلاطین این مملکت که تاکنون باقی مانده میدانیم مرکز (Urartu) نزدیکی دریاچه وان بوده کلمه آارات هم شبیه باسم مملکت مزبور است و آرامنه همیشه آارات را بعنوان اسم محلی استعمال کرده اند و نه اسم کوه که سابقاً مانیس نامیده میشد جغرافیا نویسندگان قرن دهم عرب کوه آارات را الحارث و آارات کوچک را الحویرث نامیده اند

شهر ارتاکسانا پایتخت سلاطین آرامنه در دوره استیلای اشکانیان

و همچنین شهر دوین که اعراب دبیل نام برده اند و پایتخت خداوندان مسلمان ارمنستان بوده هر دو شهر در نزدیکی آرات در کنار رود ارس واقع بودند شهر بزرگتر از اردبیل بود و پارچه‌های بافت آن شهرت بزرگی داشت قالیه‌های ارمنستان را در جزو هدایائی ذکر میکنند که سلطان محمود غزنوی به قدیرخان کاشغری فرستاده بود (ترکستان ص ۲۹۹) راه تجارتنی از طرابزون از راه دوین عبور میکرده بعد تشبثاتی شد تا اینرا در خطی که نسبتاً بیشتر مستقیم باشد قرار دهند و راه از شهر آنی بگذرد که شهری بود در کنار اریاچای از شعبه‌های ارس و در قرن دهم سلاطین سلسله باگراتونیان و در قرن یازدهم از سال ۱۰۴۴ فرمانروایان بیزانسی و از ۱۰۷۲ امرای مسلمان از سلسله آل شداد و در قرن دوازدهم مجدداً شاهزادگان ارمنی که ابتدا در قید بستگی سلاطین گرجستان و بعد خوانین مغول بودند سکونت داشتند. یا. مار تحقیقات منصلی راجع بخرابه‌های آنی نموده و آنها را «موزه تمامی از صنایع ارمنی» نامیده است

آن قسمت ارمنستان که حالیه ایالت ایروان و ولایت قارص را تشکیل میدهند در عصر جدید و مخصوصاً در قرن شانزدهم و هفدهم موضوع کشمکش سلاطین عثمانی و پادشاهان ایران بود در سال ۱۵۹۰ ایرانیها مطابق قرار داد میبایستی که تمام صفحات قفقاز و حتی آذربایجان را به عثمانیها واگذار کنند در سال ۱۶۰۳ و ۱۶۰۴ شاه عباس اینولایت را مسترد و حتی قارص را متصرف شد ایالت ایروان که سابقاً به خانی ایروان و نخجوان منقسم بود در سال ۱۸۲۸ از ایرانیان منتزع و بروسیه ملحق گردید و صفحه قارص در سال ۱۸۷۸ از ترکها گرفته شد ایروان در دوره تیمور لنگ بعنوان قریه بوجود آمد و فقط در قرن شانزدهم در دوره

شاه اسمعیل صورت شهر را بخود گرفته و در همان زمان با اسم کنونی نامیده شد قلعه محکم بایزید واقع در جنوب غربی آزارات که در قرن نوزدهم هنوز پایتخت حکمران نیمه مستقل کرد بود در دست ترکها ماند ارس که در قدیم مصب علیحده از کر داشت سرحد بین آذربایجان و اران (آلبانی قدیم) بود ایالت گنجه و قسمتی از بادکوبه جزو اران بودند سابقاً اران را در معنای محدود این کلمه سرزمین بین ارس و کر میدانستند اران هم در قدیم مثل ارمنستان سکنه از قوم غیر آریائی داشت جغرافیایان و مسافران عرب در قرن دهم از يك زبان مخصوص آریائی سخن میرانند بنا باخبار ارسنی برای زبان مزبور در قرن پنجم الفبای مخصوصی اختراع شده بود (مارکوارت ۱۱۷) شهر عمده اران شهر Partav بود که اعراب (بردع و یا بردعه) گفته اند و اکنون خرابه های قریه بردع در نزدیکی جائیکه تتر به کر میریزد دیده میشود عربها فاصله بین بردع و ساحل کر را دو یا سه فرسخ میشمردند در قرن دهم شهر از حیث عظمت بتمام بلاد قفقاز و آذربایجان برتری داشت و طول آن يك فرسخ و عرضش قدری کمتر از فرسخ بود از تمام شهرهای واقع بین ایران و خراسان فقط ری و اصفهان بدان تفوق داشتند نزدیکی دروازه شهر یکشنبه بازار بزرگی بود ابریشمی را که در آنجا تهیه میشد به فارس و خوزستان حمل میکردند (اصطخری ۱۸۳) بنا بقول مقدسی (۳۷۵) شهر برای این مملکت مثل «بغداد» بود ظاهراً همان ثروت و ثمول شهر باعث شد که در سال ۹۴۳ بدست روسها تاراج گشت

بردع آخرین نقطه تمام راههای تجارتمی است که عربها از راه قفقاز ذکر میکنند راههای مزبور عبارت است :

۱ - راه شرق از طریق شماخی بشیروان صفحه شیروان در قدیم قسمتی از ایالت کنونی بادکوبه را تشکیل میداد که در قرون وسطی سلسله مخصوصی باسم شیروانشاه در اینجا سلطنت میکردند و از آنجا در امتداد ساحل دریا به دربند میرفتند که اعراب باب‌الابواب میگفتند و بندرگاه عمده این صفحات بود (اصطخری ۱۸۴) شهر از حیث بزرگی به تفلیس برتری داشت و فقط از بردع کوچکتر بود از بندرگاه بادکوبه (باکوه بعدها باکوبه) هم فکری شده ولی در آن زمان اهمیت بزرگی نداشت ترقی شهر بعد از حمله مغول شروع شد بطوریکه سیاحان اروپایی غالباً بحر خزر را دریای باکو نامیده اند

۲ - راه جنوب شرق به بیلقان که در نزدیکی محل اتصال ارس و کر واقع بود و از آنجا از صحرای موسوم بصحرای معان و شهر ورتان که شهر سرحدی آذربایجان و در هفت فرسخی جنوب بیلقان واقع بود بطرف جنوب واردبیل میرفتند شهر بیلقان در سنه ۱۴۲۱ بدست مغولها خراب و اکنون وجود ندارد هرچند که در دوره تیمور در سال ۱۴۰۳ + ۱۴ ترمیم و تجدید شده بود در زمان سیاحت کلاوخیو (۳۵۸) در سال ۱۴۰۵ + ۱۴ شهر بیلقان دارای بیست هزار خانه بود

۳ - راه شمال غرب از طریق گنجه به تفلیس اعراب گنجه را جزه میخوانند و اکنون به یلی زا و توپول معروف است در قرن سیزدهم ترقی شهر از حیث صنعت بجائی رسیده بود که بوسیله تقدیم پارچه از آسیب مغول خلاصی یافت (دوسون ج ۱ ص ۳۳۴)

۴ - راه جنوب غرب بطرف دوین پایتخت ارمنستان در دوره ساسانیان تمام این قطعات متعلق بایرانیان بود که طرق

عمده واقعه از راه جبال قفقاز را یعنی دروازه های خزر - معبر شربند و دروازه های آلان یعنی دره واریال را از تاخت و تاز کوچ نشینان حفظ میکردند از نیمه دوم قرون وسطی تا باینزمان بجای اران کلمه قره باغ که مرکب از ترکی و فارسی است استعمال میشود حمدالله قزوینی (۱۸۱) (۱۸۲- بجای راههای مذکوره فقط راه از اردبیل به قره باغ را ذکر میکنند که از قرار معلوم تقریباً در حدود محل بیلقان بوده و از آنجا از راه گنجه به تفلیس میرفتند علاوه بر آن از راهی ذکر میکند که از قره باغ از طریق اهر بسمت جنوب غرب و تبریز میرفتند

گیلان و مازندران

ولایاتی که در امتداد سواحل جنوبی بحر خزر واقع شده از لحاظ اوضاع طبیعی فرقی اساسی با سایر ولایات ایران ندارند. خطه گیلان و صفحه مازندران که محوطه باریکی را بین کوهها و دریا تشکیل میدهند نه از نقصان رطوبت بلکه از وفور بی اندازه آن در زحمت هستند چشمه های متعددی که از کوهها سر از زیر میشوند غالباً در مصب های خود مردابهایی تشکیل میدهند که ابخره عفتی از آنها متصاعد و بواسطه ریزش از بحر خزر جدا شده اند در تمام سواحل مزبور چنانکه جغرافیایانویسان قرن دهم هم (اصطخری ۲۱۲) متذکر شده اند يك رودخانه قابل کشتی رانی پیدا نمیشود در جنوب منطقه باطلاقزار ساحلی منطقه از بیشه های انبوم امتداد یافته و در جنوب آنها کوههایی سر با آسمان کشیده که دامنه های پائین آنها با جنگل های انبوهی پوشیده شده و بالاتر از آنها مراتع مرتفعی واقع گشته اند در وسط بیشه ها و جنگلها محوطه هایی دیده میشود که برای زراعت واحداث قراء از اشجار خالی کرده اند

در عهد قدیم سکنه گیلان را کادوسیان تشکیل میدادند که در قید اطاعت دولت هخامنشی نبودند همین قوم و یا قسمتی از آن را گیل (که لای، که لوی، گیلوی) هم مینامیدند و ولایت گیلان نام کنونی خود را از اسم قوم مزبور دارد بعد در شرق این سامان ماردان یا اماردان سکونت داشتند و در دستبرد و بنام آنها امارد نامیده شده و گذشته از اینها تاپوران (تاپوروی) بودند که ایرانیان مازندران کنونی را بنام آنها تاپورستان خواندند تاپورستان که بعدها اعراب تحریف و طبرستان کردند در سکه های دوره

ساسانیان و اوائل فتح اسلام دیده میشود قسمت شرقی مازندران را چنانکه سابقاً گفتیم (ص ۱۷۱) در جزو هیرکانیا محسوب میکردند

تمام این اقوام باستثنای هیرکانیان از نژاد غیر آریین بودند تا پوران که ابتدا در قسمت جنوب شرقی ولایت سکونت داشتند در قید اطاعت هخامنشیان درآمدند مازدان مغلوب اسکندر مقدونی و بعد اشکانیان شدند و اشکانیان در قرن دوم آنها را در حوالی ری سکونت دادند اراضی سابق مازدان بتصرف تا پوران درآمد بطلموس در شرح شرق دیلم (دوله مایس) یعنی قسمت شرقی گیلان در ساحل بحر خزر فقط تا پوران را نام برده است مطابق بعضی اخباری که در دست است دولت مخصوص طبرستان در اواخر دوره اشکانیان تشکیل و دو عهد ساسانیان پایدار بود بعد از سقوط سلسله ساسانیان خداوندان طبرستان لقب « سپهبد خراسان » را اختیار کردند مازکوارت از علمای دوره اخیر (ص ۱۳۳) این حقیقت را متذکر می شود که در ردیف سلسله اسپهبدان در طبرستان سلسله بادوسپانیان یعنی خداوندان کشوری هم دیده میشود و تصور می کند که در یکی از ادوار گذشته و شاید در زمانی که فیروز نواده یزدگرد سوم برای استقرار دولت ایران اهتمام میورزید تمام ترتیبات مملکتداری در طبرستان از روی سرمشق دولت ساسانیان تشکیل شده بود عربها گیلان را مسخر نکردند طبرستان فقط در زمان منصور خلیفه عباسی کاملاً در تحت اطاعت اعراب درآمد هر چند که بعد از آنهم در سرزمین طبرستان کمافی السابق مسکوکاتی با خط پهلوی ضرب میکردند

از قراری که اصطخری می نویسد در صفحه طبرستان فاصله بین کوهها و دریا در هیچ نقطه بیش از یکروز راه نبود در بعضی از این نقاط دریا تا دامنه

کوه میرسید ولی در گیلان این فاصله دوروز و بیشتر بود (اصطخری ۲۰۶) اما اینکه در قرن دهم ارتفاع سطح دریا بیش از این زمان بود از اینجامیتوان استنباط نمود که مطابق قول ابن فقیه (۳۰۳) فاصله بین شهرساری و دریا کلیتاً سه فرسخ بود غذای عمدهٔ سکنه ماهی بود از جملهٔ حبوبات برنج بواسطهٔ هوای مرطوب و گرم غلبه داشت سرحد شرقی طبرستان بین استرآباد و تامس که بفاصلهٔ یکروز راه در غرب استرآباد بود می گذشت شهر سرحدی طبرستان در غرب شالوس بود که در بیست فرسخی آمل در ساحل دریا و به احتمال در مصب رود چالس قرار گرفته بود بنابراین فقط قسمتی از مازندران کنونی در جزء طبرستان داخل بود صفحات غربی در جزو گیلان و شرقی با شهر استرآباد در جزو جرجان داخل بودند

اما گیلان را با اسم گیلان یا دیلم می نامند که بدو قسمت منقسم می شده : جلگه و کوهستان در قسمت جلگه بر ساحل دریا گیلها (الجبیل) و در کوهستان دیلمهای واقعی (الدیلم المحض) زندگی میکردند در صفحهٔ که متصل بندریا و مجاور طبرستان بود قسمت عمدهٔ سکنه را گیلها تشکیل میدادند و بزبان مخصوصی که با زبان فارسی و ارانی و ارمنی فرق داشت سخن میراندند (ابن حوقل ۲۶۸) سیادت سیاسی در دست دیلمها بود و سلسلهٔ آل جستان که مقر آن شهر طارم (همانجا) بود از میان دیلمها بیرون آمده بود در این زمان ولایتی که در امتداد جریان وسطی سفیدرود واقع شده بدین نام خوانده میشود بنا بقول اصطخری (۲۰۴) مقر سلطنت جستانیان رودبار بود که بر کنار سفیدرود واقع شده بود (۳۶۰) شهر عمدهٔ دیلمها پروان بود پروان شهر کوچکی بود ولی محل وقوع آنرا ذکر نکرده اند در پروان شهرستانی بود که در آنجا خزائن سلاطین را در قعر چاهی حفظ میکردند

شهرهای عمده گیل ها را فقط مقدسی (۳۵۵ و ۳۶۵) اسم برده و مهمترین شهر گیل ها دولاب بود که شهر تجارتنی و در نزدیکی دریا ظاهراً در قسمت غربی گیلان واقع شده بود چه از دولاب تا مغان پنج روز راه و تا شالوس بازده روز راه (مقدسی ۳۷۲) حساب می کردند مطابق گفته اصطخری (۲۰۵) در کوهها قوم دیگری سکونت داشت که بزبان مخصوصی غیر از زبان گیل ها و دیلم ها سخن میراند

ولایت کوهستانی رویان و یارویانج که در هر دو دامنه سلسله عمده کوه و بلا واسطه در شمال ری واقع بود در ابتداء در جزو دیلم داخل بود شهر شالوس را هم در جزو ولایت مزبور داخل میکردند شهر عمده این ولایت کجه بود ولایت رویان فقط در زمان فرمانروائی عمر ابن العلاء که سکه های او از سنه هفتصد و هشتاد میلادی بعد شروع میشود به طبرستان ملحق شد در چهار فرسخی شالوس «مدینه محدثه» واقع شده بود و عمر دیلمانی را که اسلام اختیار کرده و مطیع وی شده بودند در آن شهر سکونت داده بود از آنجا که میگذشت مسکن دیلمانی بود که اظهار انقیاد نکرده بودند (ابن فقیه ۳۰۵) قسمتی از این ولایت که در دامنه جنوبی واقع بود از مرکز ری و قسمت شمالی آن از مرکز طبرستان اداره میشد (اصطخری ۲۰۶) علاوه بر آن از ولایات کوهستانی ذیل اسم می برند: ۱ - دماوند با حوالی آن که بدست خداوند مخصوصی که لقب ماس مغان یعنی رئیس مغان داشت اداره میشد (مار کوارت ۱۲۷) این ولایات را اعراب در زمان منصور خلیفه فتح کردند (ابن فقیه ۲۷۶ و ۳۱۴) ۲ - در سمت شرق کوههای شروین و یا جبال ابن قارن شهر سمهار (باشمهار) و قلعه فریم که مفر خداوندان محلی بود در این قسمت واقع بودند عربها سکنه کوهستانی آنجا را

در قرن نهم مطیع کردند ولی بعد گذاشتند که سلسله محلی آل قارن از آنجا برخاسته و استوار گردد ۳ - بادوسپان که يك مسجد جامع هم نداشت قریه عمده آنجا اوران بود سمهار و اوران هر دو بفاصله يك روز راه از ساری واقع بودند

در قسمتی از سرزمین دیلم که استقلال خود را محفوظ داشته بود شیوع دین اسلام بایک نهضت دموکراسی مربوط بود مطابق گفته اصطخری (۲۰۵) اولین مروج اسلام در دیلم امام حسن بن زید علوی بود که در سال ۸۶۴ در رأس اهالی شالوس و شهر سرحدی کدار که بر علیه ظاهریان شورش کرده بودند قرار گرفت علت شورش آن بود که ظاهریان میخواستند اراضی بایری را که تا آن زمان مورد استفاده عموم بود و صاحبی نداشت بشفع خود ضبط کنند (طبری ج ۳ ص ۱۵۳۴) حسن بن زید و محمد که جانشین او بود برای تصرف طبرستان وری مجبور بودند که با ظاهریان و بعد هم با صفاریان و سامانیان همواره جنگ کنند پیشتیبان عمده که برای قدرت و اقتدار خود داشتند دیلم بود که در آنجا سلسله جستانیان را بسوی خود جلب کرده بودند محمد بن زید در سال ۹۰۰ در جنگ با عساگر سامانیان کشته شد در سال ۹۰۲ پادشاه جستانی دیلم را از طبرستان خارج کردند ولی وی در تصرفات اصلی خود برقرار ماند

نهضت شیعیان بسال ۹۱۴ تجدید شد از قراریکه ابن اثیر (ج ۸ ص ۶۱) می نویسد این دفعه حسن ابن علی سکنه طبرستان را بشورش بر علیه فرمانروای سامانی و سکنه دیلم و گیلان را بشورش بر ضد جستانیان و قبول دین اسلام دعوت نمود و در ضمن معافیت آنان از مالیات عشر، عده داد از گفته های بیرونی مورخ قرن یازدهم جنبه دموکراسی این شورش واضعتر و روشنتر

میشود بیرونی حسن ابن علی را متهم بر آن میکند که وی آئین اجدادی را که فریدون پهلوان افسانه مؤسس آن بود برهم زد (ترکستان ۲۲۱) از همین زمان است که دیلمان رسماً مسلمان شناخته شدند و بهمین عنوان بود که حسن بن علی امرداد استحكامات سرحدی شهر شالوس را خراب کردند حسن بسال ۹۱۷ درگذشت تأثیرات شدید و خواطرات عمیقی که از اصلاحات حسن باقی ماند از گفته های مورخین معلوم میشود که گویند مردم در هیچ زمانی اینطور حکومت عادل ندیده بودند (طبری ج ۳ ص ۲۲۹۲) چنانکه معروف است در قرن دهم سلسله شیعه آل بویه از میان کوهستانیان دیلم بیرون آمد آل بویه ابتدا در خدمت سلسله آل زیار طبرستان بود و بعد تمام ایران را با استثنای خراسان متصرف شد

نام لاهیجان و رشت که در اینزمان از بلاد عمده گیلان بشمار می آیند برای اولین دفعه در دوره مغول ذکر میشود از قرار معلوم رونق و توسعه زندگی شهری و صنایع گیلان بعد از قرن دهم روی داد جغرافیایان و مسافران قرن دهم فقط از ابریشم کشی و پارچه های ابریشمی طبرستان و مخصوصاً آمل سخن میرانند در ضمن مینویسند که تخم درخت توت را از گرگان به طبرستان می آوردند (اصطخری ۲۱۳) از قرن سیزدهم بعد ابریشم گیلان اشتهار خاصی کسب کرد ولی باقوت (ج ۴ ص ۳۴۴) در اوایل قرن سیزدهم راجع بابریشم محل لاهیجان در گیلان یعنی صفحه لاهیجان می نویسد که ابریشم آنجا مرغوب نبود لیکن در اواخر همان قرن بطوریکه مارکوپولو (۳۱) مینویسد تجار زن را بسوی خود جلب میکرد و سفاین تجار مزبور کمی قبل از نگارش کتاب مارکوپولو در بحر خزر ظاهر گشته اند و مغولها گیلان را فقط در سال ۱۳۰۷ یعنی مدتها بعد از تصرف سایر ولایات ایران

مسخر کردند ولایت گیلان در آن زمان بدو از ده حکومت کوچک منقسم و شهر عمده آن لاهیجان بود مغولها از سمتهای مختلف یعنی از اردبیل و خلخال و قزوین و سلطانیه و از راه طارم به گیلان هجوم آور شدند (دوسون ج ۴ ص ۴۸۸-۴۹۴) بعدها در اواخر قرن چهاردهم و قرن پانزدهم و شانزدهم دوسلسله محلی در گیلان حکومت داشتند آل کیا در لاهیجان و آل اسحق در رشت روزگار این دو در اواخر قرن شانزدهم سپری شد (لن پول ترجمه و. بارتولد ۲۹۳-۲۹۴) نظر کبیر در سال ۱۷۲۳ قسمتی از گیلان را با شهر رشت متصرف شد مطابق قراردادی که در همان سال منعقد گردید ایران مازندران و استرآباد را هم بروسیه واگذار کرد ولی این دو ولایت عملاً اشغال نشدند حتی اشغال لاهیجان در سال ۱۷۲۵ فقط بوسیله جنک مسلحانه انجام گرفت در سال ۱۷۱۹ روسیه رسماً از مازندران و استرآباد صرف نظر کرد و در سال ۱۷۳۲ گیلان و تمام اراضی جنوب کر و در سال ۱۷۳۵ بادکوبه و دربند را بایران مسترد داشت ولی قطعات اخیرالذکر در اوایل قرن نوزدهم دوباره بتصرف روسیه درآمد

در این زمان شهر عمده گیلان رشت است که یکی از مهمترین شهرهای تجارتهای ایران و در کنار رودخانه شاهرود (شعبه چپ سفیدرود) قرار گرفته و این رودخانه در مصب خود خلیج و یا مرداب انزلی را تشکیل میدهد در خاکی که این خلیج را از دریا جدا میکند لنگرگاه انزلی واقع شده است

رشت مهمترین بازار تجارت و واردات و صادرات با روسیه است اهمیت رشت از لحاظ بازار تجارتهای ایالت گیلان باقتضای ترقی و تنزل ابریشم

نکشی که مهمترین سرچشمه ثروت این ولایت است تغییر مییافت تنزل صنعت ابریشم در دوره اغتشاشات سیاسی اوایل قرن هیجدهم واقع شد در اوایل قرن نوزدهم انتظامات برقرار گردید این صنعت مجدداً ترقی عمده یافت و از قراریکه فرزر (Travels, 151) اظهار میدارد عمده نفوس شهر رشت بین ۶۰۰۰۰ الی ۸۰۰۰۰ بود و حال آنکه در زمان کرزن از ۳۰۰۰۰ تجاوز نمیکرد (کرزن ج ۱ ص ۳۸۵) ابریشم گیلان در سال ۱۸۶۶ از تلفات کرم ابریشم سخت صدمه یافت اقدامات حسنه برای تجدید این صنعت فقط از سال ۱۸۹۰ شروع شد علاوه بر ابریشم در اطراف رشت نوتون بعمل میآید کوچه های شهر تنک و کشیف نه دیوار دارند نه دروازه حوالی شهر مثل تمام سواحل جنوبی بحر خزر معروف به حاصلخیزی است از قراریکه تومانسکی (۶) دقیق شده شکل و شمایل گیلاتانیان در این زمان هم با سایر ایرانیان فرق دارد و اینها بیشتر باهالی جنوب اروپا شباهت دارند از حیث لباس و طرز عمارات هم مختصاتی دارند تومانسکی علت عدم بضاعت و رفاهیت مکفی سکنه دهات را همچو بیان میکند که دهاقین تقریباً در تحت رقبت ملاکین واقع شده اند از سایر بلاد عمده گیلان فقط لاهیجان جالب توجه است در سمت شرقی لاهیجان خطه کوهستانی تنکابن واقع شده تنکابن منطقه ساحلی باریکی دارد که با مازندران هم سرحد است شهر عمده تنکابن خرم آباد است

اما مازندران مأخذ و زمان ظهور این نام مشکوک است یا قوت (ج ۴ ص ۳۹۲) در قرن هشتم فقط اشاره میکند که این نام ظاهراً از چندی قبل پیدا شده زیرا در منابع کتبی وی همچو کلمه ندیده است مؤلفین ایرانی این کلمه را چند قسم معنی میکنند از قراریکه جمعی تفسیر میکنند

مازندران یعنی ولایت واقعه در داخل کوههای ماز که از سرحدات گیلان تا شهر جاجرم بسط یافته اند جمعی دیگر مازندران را مشتق از ماز دانه‌ته‌اند و ماز دیواری بوده که گویا در قرن نهم مازیاد بن قارن (ظهیرالدین ۲۱) خداوند مازندران ساخته بوده لیکن جمعی را (یوستی ۳۳۵) عقیده بر این است که مازندران از اسامی قدیمی عیاشد و کلمات اوستا را راجع به «دیوهای مازان» مربوط به مازندران میدانند

جغرافیا نویسان قرن دهم چنانکه فوقاً دیده شد مازندران را با اسم طبرستان می‌شناختند پایتخت قدیمی این ولایت شهر ساری بود که بر رود تجن (ظهیرالدین تپجنه رود یا تجینه رود) در سه فرسخی دریا قرار گرفته بود در این زمان مسافت بین ساحل و شهر بیشتر شده است اسپهبدان که خداوندان این سرزمین بودند قدری شمالی تر و در شهر اسپهبدان که بفاصله دو میل یعنی قریب به چهار ورست از دریا واقع بود زندگی میکردند علاوه بر آن از محلی با اسم طاق که در جبال بوده اسم می‌برند و افسانه هست که خزائن سلاطین ایران از زمان منوچهر پادشاه افسانه ایران زمین در طاق مدفون بوده (ابن فقیه ۳۱۰)

بعد از فتح عرب هم اسپهبدان در ساری زندگی میکردند مگر فرمانروایان عرب شهر آمل بود که بر ساحل چپ رود هر از (ظهیرالدین هرزمینوسد) و بر این رود هنوز هم پلی از ساختمانهای قدیم واقع شده است دیر زمانی نگذشت آمل از حیث سکنه و ترقی صنایع اولین شهر طبرستان شد و با اینکه ظاهر این و آل علی موقتاً پایتخت ولایت را مجدداً به ساری انتقال دادند باز اهمیت خود را محفوظ داشت در قرن دهم عدد نفوس آمل بیش از قزوین بود (اصطخری ۲۱۲) پارچه های ابریشمی که مایه اشتهار طبرستان بود

در آمل بیش از هر جا تهیه میشد (ابن فقیه ۴۰۴) جمع کثیری از مورخین و علماء که مشهور به طبری شده‌اند از آمل بیرون آمده‌اند و یکی از آنها محمد بن جریر صاحب اولین تألیف بزرگ تاریخی و مؤلف اولین تفسیر مفصل قرآن است جغرافیا نویسان عرب فقط از يك راه اسم می‌برند که از جنوب و میان کوه‌ها بطبرستان میرفته یعنی راهی که از ری و کنار کوه دماوند به آمل امتداد یافته بود

گذشته از سلسله آل زیار و آل بویه که در تمام ایران زمین کسب اهمیت کرده بودند در قرون وسطی سلسله‌های محلی باوندیان در مازندران و بادوسپانان در صفحات کوهستانی رویان و رستم‌دار سلطنت میکردند (رستم‌دار ولایتیرا میگفتند که در امتداد رود شاهرود که شعبه سفیدرود است واقع شده) ولایت کبود جامه هم که در شرق اقصی مازندران واقع شده بود گاهی بعنوان ملک جداگانه مذکور گردیده است بنا بقول حمدالله قزوینی (II. 238 a.) کبود جامه «جزیره ایست مردم بسیار در آنجا ساکن اند کشتی‌ها که از اروس و گیلان و مازندران می‌آیند آنجا می‌آیند و از آنجا سه فرسنگ است تا استرآباد و محصول بسیار از کشتیها دارد» در این زمان فاصله بین استرآباد و دریا بمراتب بیشتر و قریب سی و رست است جزیره آشوراده که در قرن نوزدهم مرکز بحری روس شد در ده و رستی ساحل شرقی واقع شده است سلسله باوندیان با ایام فترت‌های قلبی تا اواسط قرن چهاردهم برقرار ماند و سلسله بادوسپانان بعنوان خداوندان باجگذار تا اواسط قرن شانزدهم پایدار بود اسامی قسمت عمده نمایندگان این دو سلسله (شهریار، رستم، یزگرد، اردشیر، وغیره) و همچنین اسامی سلاطین آل زیار

(۱) در چاپ لیدن شرح فوق در وصف نیم مردان نوشته شده است.

و آل بویه گواهی میدهد که در این ولایت مدت مدیدی برخلاف اسلام آئین و آداب عهد ساسانیان برقرار مانده بود (لن پول ترجمه و . بارتولد ۲۹۰ - ۲۹۳) و نیز ما میدانیم که ساکنین ولایات بحر خزر حتی در قرن چهاردهم هم برخلاف سایر مسلمین گیسوان بلند داشتند (ظهیرالدین ۱ ۳۴۱)

مغولها در مازندران با مقاومت مخصوصی مواجه نشدند در زمان حمله مغول شهر استرآباد و آمل که مهمترین شهر عمده مازندران بود بیش از همه صدمه یافتند در زمان مغول شهر استرآباد و حوالی آن از لحاظ محل قشلاقی بعضی خوانین و شاهزاده های مغول و خاصه فرمانروایان خراسان تا يك درجه دارای اهمیت بود طغایمور آخرین نماینده سلسله مغولهای ایران که بسال ۱۳۵۳ بقتل رسید در استرآباد سلطنت میکرد و بعد از قتل وی استرآباد و قسمت شرقی مازندران بتصرف امیر ولی درآمد که وی نیز بسال ۱۳۸۴ بدست تیمور مقهور گشت در قرن چهاردهم سلسله از سادات شیعه در مازندران ترقی کرده و اقتدار دنیوی و روحانی را بدست خود گرفت در سال ۱۳۹۲ مازندران دستخوش حمله تیمور واقع شد و جنگاوران تیمور با زحمات زیادی تبرها بدست گرفته و از میان جنگلهای انبوه راهی از استرآباد به ساری باز کردند سادات قلعه ماهانه سر که در چهار فرسخی آمل برکنار دریا و بالای تپه مرتفعی بود فرار کردند (ظهیرالدین ج ۱ ص ۵۷۰-۵۷۱) در این زمان هم از آمل تا کنار دریا جمعاً دوازده میل انگلیسی راه است و علیهذا در این نقطه برخلاف سرزمینی که در شرق واقع شده است ظاهراً خط ساحلی تغییر مختصری یافته است تیمور قلعه را با مساعدت بحریه که کشتیبانان جیحون برای وی فراهم ساخته بودند متصرف شد و پس از تصرف قلعه بساری مراجعت کرد در ساری سادات را

بگششها نشاندهند و بطوریکه ظهیرالدین (۴۳۶) میتوسد از راه خویا و بعد از رود جیحون به يك نقطه معینی بردند و از آنجا به خوارزم و سمرقند و تاشکند که برای اقامت بعضی نمایندگان سلسله‌های مخلوع معین شده بودند فرستادند

داستان قضایای سال ۱۳۹۲ از این لحاظ جالب توجه و تفحص است که یکی از دلایل وزین و مؤید این حقیقت میباشد که جریان جیحون بعد از حمله مغول مجدداً بطرف بحر خزر متوجه شده و این خط تا نیمه دوم قرن شانزدهم باقی بود

مورخین و منجمه ظهیرالدین (۴۳۰ و بعد) مذاکراتی را هم که بین تیمور و سادات گذشته و تیمور آنان را بواسطه ابراز خصومت نسبت باصحاب پیغمبر مورد سرزنش قرار داده است نقل می کنند علت قتل عام اهالی آمد و ساری و سایر نقاط را که بعد واقع شد همچو بیان کردند که این اقدام برای تنبیه رافضی های شیعه بعمل آمده است از طرف دیگر میدانیم که تیمور در دمشق برعکس همچو قلمداد می کرد که وی انتقام آل رسول را از بنی امیه میگیرد بهمین جهت نه تنها مورخین عرب در آن دوره مثل ابن عرشاه (ج ۱ ص ۶۳۲) و بلکه جمع کثیری از علمای اروپا و منجمه میولر مؤلف تاریخ معروف اسلام (ج ۲ ص ۳۱۶) تیمور را حامی شیعیان دانسته اند ولی مقایسه عملیات تیمور در شام و ولایات بحر خزر بهترین دلیل این مدعا است که برای تیمور هم مثل چنگیز خان و اکثر جهانگیران دیگر مذهب فقط اسلحه بوده که برای نیل بمقاصد سیاسی بکار میبردند

بعد از تیمور سادات اجازه مراجعت به مازندران گرفته و در این